



خاستگاہ مفاہیم
سیاسے جدید
در دوران میانہ
سید علی رضا حسینی بہشتی و کامیار صفایی

سرشناسه: بهشتی، سیدعلیرضا، ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدیدآور: خاستگاه مفاهیم سیاسی جدید در دوران میانه/ سیدعلیرضا حسینی بهشتی، کامیار صفایی.
مشخصات نشر: تهران: روزنه، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۱۴۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۴۷۸-۸-۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: علوم سیاسی — اروپا — تاریخ
Political science — Europe — History
شناسه افزوده: صفایی، کامیار، ۱۳۶۵ -
رده بندی کنگره: JA۸۴
رده بندی دیویی: ۳۲۰/۹۴
شماره کتابشناسی ملی: ۸۹۳۸۴۳۱
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



خاستگاه مفاهیم سیاسی جدید در دوران میانه

سیدعلیرضا حسینی بهشتی

کامیار صفایی

طرح جلد: حمید اقدسی یزدلی

چاپ اول: ۱۴۰۱

قیمت: ۹۵۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: نوبخت

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، طبقه ۳، انتشارات روزنه

تلفن: ۸۸۵۳۷۳۰ - ۸۸۵۳۶۳۱ ☎️ نمابر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

سایت: www.rowzanehnashr.com 🌐

📞 rowzanehnashr

📷 rowzanehnashr

I8SBN: 978-622-234-478-8

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۴-۴۷۸-۸-۸

🌟 تمام حقوق برای ناشر محفوظ است 🌟

این کتاب، به پاس بیش از سه دهه تحقیق، تالیف، تدریس و ترجمه در حوزه اندیشه سیاسی کلاسیک غرب، به دکتر حاتم قادری تقدیم می‌شود.

فهرست

۹.....	مقدمه: اهمیت مطالعه اندیشه سیاسی اروپای دوران میانه.....
۲۳.....	فصل اول فردگرایی.....
۴۵.....	فصل دوم حقوق شهروندی.....
۶۷.....	فصل سوم داوری.....
۱۰۵.....	فصل چهارم حق حاکمیت انسان.....
۱۴۳.....	نمایه موضوعی.....
۱۴۷.....	نمایه نام‌ها.....

مقدمه: اهمیت مطالعه اندیشه سیاسی اروپای دوران میانه

بیش از دو دهه پیش که تدریس اندیشه سیاسی دوران میانه را آغاز کردم، با ابعاد شگفت‌انگیز و تأسفبار این واقعیت روبه‌رو شدم که در حالی که طی دهه‌های اخیر، بررسی و پژوهش در تاریخ و تاریخ اندیشه مغرب‌زمین بیش و کم مورد عنایت پژوهشگران و دانشجویان علوم انسانی کشورمان قرار گرفته است، به مطالعه تاریخ قرون وسطا به‌طور کلی و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی آن به‌طور خاص، در نظام آموزش عالی سخت بی‌مهری و بی‌توجهی می‌شود. آن زمان در نوشتاری تلاش کردم اسباب و علل این بی‌توجهی را بررسی کنم و دلایلم را برای مهم شمردن اندیشه‌های سیاسی آن دوران بازگو کنم.^۱ امروزه خوشبختانه تلاش‌های در خور تحسین در این زمینه رشدی قابل توجه یافته و سرفصل‌های آموزشی مربوط به این دوران در برنامه آموزشی دانشگاه‌ها قرار داده شده، متون کلاسیک و تفاسیر معاصر در موضوع اندیشه سیاسی آن دوران ترجمه و منتشر شده، پایان‌نامه‌هایی درباره آن نگاشته شده و مقالات علمی‌پژوهشی قابل توجهی در نشریات علمی به چاپ رسیده است.

باید به یاد داشت که تا نزدیک به چهار دهه پیش، برشمردن دوران میانه به‌عنوان دوران سیاه و تاریک^۲ در فرهنگ دانشگاه‌های مغرب‌زمین رایج و چیره بود. سلطه استبداد دینی، تفتیش عقاید، مخالفت با هرگونه نوآوری به‌مثابه بدعت در دین، سرکوب هرگونه انتقاد از کلیسا و روحانیت مسیحی، کتاب‌سوزی و حبس و قتل نویسندگان

۱. حسینی‌بهشتی، سیدعلیرضا، «اروپای دوران میانه: تاملاتی در اهمیت ویژگی‌ها و مطالعه اندیشه سیاسی - اجتماعی آن»، مجله دانشکده ادبیات علوم انسانی دانشگاه تهران ویژه تاریخ، شماره ۱، سال یکم، صص ۲۸۷-۲۹۹.

2. Dark age

ضد دین، مخالفت با آزادی، رواج خرافات و موهومات و طرد عقل و عقلانیت و علم و دانش و پیشرفت و تحول از اندیشه و فرهنگ، از جمله مفاهیمی بوده‌اند که به همراه مفهوم قرون وسطا در ذهن اشخاص تداعی می‌شدند. نامیدن آن دوران به دوران سیاه یا تاریک، خود نشانگر این‌گونه برداشت از دورانی است که بیش از یک هزاره از زندگی اجتماعی بشر در غرب را در بر می‌گیرد. این نام‌گذاری را باید از پیامدهای سیطره فلسفه‌های تاریخ رایج در عصر روشنگری به‌شمار آورد. به گفته کری جی. ندرمن و کیت لانگدون فورهان، «واژه دوران میانه، خود مهری بر تمامیت یک تمدن به‌عنوان گونه‌ای دوران فترت مابین آن‌چه واقعاً مهم بوده، یعنی دوران کلاسیک، که معمولاً با افلاطون و ارسطو شناخته می‌شود، و دوران متجدد است. اما واقعیت بسیار درهم آمیخته‌تر از آن است که چنین تقسیم‌بندی‌های منظمی می‌نمایند.»^۱

خوانش‌های منصفانه و رها از تفسیرهای جانبدارانه متأخر نشان‌گر این واقعیت است که دوران میانه آن قدرها هم که تاکنون تصور می‌شد تاریک نبوده است. برای نمونه، مطالعه دقیق‌تر تاریخ این دوران نشان می‌دهد که زنان و بردگان از وضعیت اجتماعی به‌مراتب بهتر از جامعه مشرک روم بهره‌مند شدند، هرچند این بهبود را با مطالبات معاصر برای برابری و آزادی بشر نباید یکسان دانست. به عنوان نمونه‌ای دیگر، شاهد مقاومت‌هایی از سوی اندیشمندان مسیحی در برابر استبداد هستیم، مانند جان سالیسبری که قتل حاکم ظالمی که گردن به هدایت از جانب رعایای خود نمی‌نهد را هم به‌لحاظ سیاسی و هم به‌لحاظ شرعی مجاز می‌شمارد.^۲

برخورد منفی با دوران میانه بیش از آن که نشانگر تلخی و مرارتی که به‌حق از جهالت و جمودی که صدالبته اصحاب کلیسا و روحانیت مسیحی در پایدار ماندن و رواج آن سهمی انکارناپذیر داشته باشد، نمایانگر آرزوهای بلندی است که انسان متجدد در ساختن بهشت زمینی در سر می‌پروراند؛ آرزوهایی که اینک در پس سه سده تلاش برای پی‌افکندن طرح روشنگری و آزمودن راه‌های گوناگون و طرح نقد تجدد از جانب سنت‌گرایان و پساتجددگرایان، با تردیدهایی سهمگین مواجه شده است. از همین رو، در سده حاضر و به‌ویژه طی چهار دهه اخیر، شاهد بازنگری در دیدگاه مألوف نسبت

1. Nederman, Cary J. and Forhan, Kate Longdon (1993) *Medieval Political Theory* (London: Routledge)

2. Salisbury, John (1995) *Policraticus* (Cambridge: Cambridge University Press)

به دوران میانه و تلاشی جدی برای درک و فهم آن بدان گونه که بوده هستیم. البته نشانه‌های اولیه این بازنگری را می‌توان در گذشته‌های دورتر نیز دید. برای نمونه، ویلیام لاود (۱۴۶۵-۱۵۷۳) پیش از آن که سراسقف کانتبری شود، به‌عنوان استاد کالج سنت جان دانشگاه آکسفورد اقدام به برپایی دوباره قفسه آثاری از دوران میانه در کتابخانه کالج مذکور نمود که طی سده‌های پیشین بیرون رانده شده و در سده شانزدهم از چاپ نیز خارج شده بود. اما چنین تلاش‌هایی در مقایسه با جریان غالب بر فضای دانشگاه متجدد، ناچیز و کم‌اثر بود.

از نیمه دوم سده بیستم به بعد شاهد تصحیح، ترجمه و انتشار بسیاری از آثار به‌جای مانده از دوران میانه در غرب هستیم و آثاری که تا چندی پیش حتی برای بسیاری از صاحب‌نظران ناشناخته بود، این روزها به زبان‌های زنده دنیا ترجمه می‌شوند و پس از ویراستاری و درج مقدمه‌هایی که غالباً توسط متخصصین برجسته نگاشته می‌شوند، منتشر و در اختیار پژوهشگران و دانشجویان قرار می‌گیرند. دنیای دوران میانه امروزه بیش از پیش مورد بررسی‌های دقیق قرار می‌گیرد و از طریق مقالات، کتاب‌ها و نشریات تخصصی متعددی درباره هنر، ادبیات، زندگی اجتماعی و اندیشه‌های رایج آن زمان اطلاعات گرانبهایی به‌دست علاقمندان می‌رسد. همچنین، تلاش‌هایی برای آموزش عمومی‌تر در این زمینه صورت گرفته که قابل توجه هستند.^۲

اما مطالعه و پژوهش درباره دورانی از تاریخ غرب و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی آن که از زمانه ما دور است چه اهمیتی می‌تواند برای ما ایرانیان داشته باشد؟ چنین سوالی درباره لزوم شناخت غرب و تمدن آن کمتر مطرح می‌شود. ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که در پرتو تحولات شگرف و پیشرفت‌های سریع در زمینه ارتباطات و انتقال اطلاعات، تصور این که ملتی بتواند فارغ از دنیای پیرامونی خویش به حیات خود ادامه دهد نه ممکن است و نه مطلوب. جهان معاصر در دو جهت مخالف در حال حرکت است: از یک‌سو در حال کوچک شدن است، به‌طوری که نسل جوان با مفهوم دهکده جهانی به‌عنوان یکی از واقعیت‌های زندگی خو کرده است. از سوی دیگر، جهان ما جهانی است که تأکید بر خصوصیات‌های بومی و فرهنگ‌های محلی

1. Luscombe, David (1997) *Medieval Thought* (Oxford: Oxford University Press)

۲. از جمله می‌توان از انتشار مجله دنیای قرون وسطا در انگلستان از سال ۱۹۹۱ نام برد.

و هویت‌های فرهنگی در آن روبه گسترش است. در حالی که تا همین دو دهه پیش سخن از فرهنگ جهانشمول مبتنی بر روایت غربی زندگی سخت رایج و مقبول همگان، به‌ویژه فرهیختگان و متصدیان فرهنگی هر کشور بود، امروزه صحبت از احترام به فرهنگ‌های ملی، بومی و محلی به‌لحاظ احترامی که فرد فرد انسان‌ها شایسته آن هستند و هویت خویش را در آن متبلور می‌بینند در میان است. کیست که نداند که شناخت تمدن‌ها با شناخت گذشته آنها گره خورده که آن نیز به‌نوبه خود با شناخت اندیشه‌ها درآمیخته است؟ و کیست که نداند که در جهانی چندقطبی، که قطب‌های آن هر یک بر تمدنی دیرینه تکیه زده‌اند، آنان که شناخت بیشتر و بهتری از تمدن خود و دیگر تمدن‌ها داشته باشند، در تعاملات بین‌المللی از دستی برتر برخوردارند؟ شناخت تمدن غرب که طی چند سده اخیر به‌دنبال برتری جویی در سراسر صحنه گیتی بوده است، بی‌شک از ضروریاتی است که نادیده گرفتن آن تنها و تنها به کم‌تحركی ما در روابط بین‌المللی خواهد انجامید. بخشی از اهمیت و لزوم شناخت دوران میانه اروپا، ناشی از این واقعیت انکارناپذیر است.

این شناخت اما، از شناخت ما نسبت به خویش جدا نیست. طی دو سده اخیر، زندگی روزمره ما ایرانیان چنان از تمدن مغرب‌زمین متأثر بوده است که بازتاب آن را در خواست همگانی دفاع از هویت خویش و واکنش فرهیختگان این مرز و بوم در برابر بی‌هویتی و بحران‌های منتج از آن، به‌ویژه از دهه ۱۳۴۰ به بعد، شاهد بوده‌ایم. ابعاد تأثیرن‌آوری، علم و نهادهای اجتماعی و سیاسی غرب بر فرآیند متجددسازی جامعه ما نیاز به یادآوری ندارد. بنابراین، شناخت تمدن غرب، شانه به شانه شناختمان از هویت خودمان می‌ساید و از آن گریزی نیست و برای دستیابی به آن، به شناخت اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی آن که هم در بنای آن چه به‌نام غرب می‌شناسیم مؤثر بوده و هم آئینه تمام‌نمای آن است، نیازمندیم.

دایره‌انگیزه‌های ما برای شناخت دوران میانه اما، از این هم فراخ‌تر است. اگر به‌یاد بیاوریم که در دوران میانه تمدن مسلمانان در تعامل با تمدن مسیحی غرب بوده است، و اگر به‌یاد بیاوریم که این دو در نقاطی مانند آندلس، فلسطین، قسطنطنیه، سیسیلی و قفقاز به داد و ستد اقتصادی و فرهنگی و نیز به رقابت‌های سیاسی و نظامی می‌پرداختند، و اگر به‌یاد بیاوریم که این داد و ستدها چگونه در نوزایی تمدن

غرب مؤثر بوده، درک و فهم اروپای این دوران برای ما نه مطالعه‌ای از روی تفنن دانشگاهی، که ضرورتی فوری می‌گردد.

از همه مهم‌تر این که مطالعه تاریخ همواره برای ما آئینه عبرت بوده و باید باشد. تاریخ، تجارب‌الامم است و ملتی که می‌خواهد راه خود را بشناسد و به گم‌گشتگی درنگند باید از تجربه‌های دیگران درس بگیرد و در مکتب تاریخ زانوی تلمذ بزند. گزاف نیست که بگوییم شاید در میان این تجارب، تجربه اروپای دوران میانه بیش از همه به راهی که ملت ما از دو سده قبل در پیش گرفته شباهت دارد. این به معنای همگون شمردن تام و تمام جامعه مسلمانان یا مسیحیان نیست، چرا که چنین همگونی حتی در آن دوران نیز میان آن دو نبوده، چه رسد میان جامعه مسیحی قرون وسطایی اروپا و جامعه مسلمان ایران معاصر. سخن از مشابهت‌هایی است که تأثیر دین بر نهادهای اجتماعی و سیاسی در این دو داشته و دارد. بی‌تردید شناخت تجربه‌های تلخ طرفداران دینی‌شدن جامعه در اروپای دوران میانه؛ کارنامه نهادهای دینی در آن زمان و مکان؛ چگونگی رابطه دین و سیاست و تنش‌های موجود مابین آنها؛ شیوه برخورد کلیسا با تعدد آراء و فتاوی؛ ضعف و قوت روحانیت مسیحی در قبال تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که سرانجام به ظهور نهضت نوزایی در نزدیک‌ترین نقطه قلمرو زعامت روحانی مسیحی یعنی رم به‌عنوان پایتخت پاپ انجامید؛ و بالاخره علل و زمینه‌های زوال نهادهای دین‌گرا در برابر نهادهای دنیاگرا؛ برای ما اهمیتی بسیار دارد. شناخت عمیق و دقیق آنچه در آن دوران در تمدن مغرب‌زمین اتفاق افتاد اما، نیازمند رهایی از کلیشه‌هایی است که کمابیش در فهم ما از این دوران رایج است. برای نمونه، یکی از موضوعات بحث‌برانگیز درباره دوران میانه، علل زوال دستگاه پاپی و کلیساست. از جمله این که درباره اسباب این زوال، به ظهور اومانیزم اشاره شده است. بسیار شنیده‌ایم که آن‌چه باعث سقوط کلیسا شد، زوال دینداری در میان مردم اروپای آن دوران و ظهور نهضت انسان‌گرایی و جلوه‌های آن در عرصه دانش و هنر بود. بر این اساس، گناه دین‌گریزی مردمان آن روزگار را باید بیش از هر چیز به گردن روی آوردن به دانش، هنر و ادبیاتی انداخت که اومانیزمها، خصوصاً در شمال ایتالیا در پی گسترش آن بودند. اما مطالعه دقیق تحولات اجتماعی آن دوران، ما را متوجه واقعیت‌هایی می‌سازد که درستی این تفسیر را زیر سؤال می‌برد. در مورد

بسط دانش، باید توجه داشت که دست کم در سپیده‌دم دوره نوزایی ایتالیا، بیش از آن که شاهد گسترش علوم تجربی باشد، مواجه با رواج سریع خرافه‌های دوران باستان بود که اینک جامعه مذهبی پوشیده بود.^۱ در مورد توسعه هنر و ادبیات نیز گزارش‌های تاریخی، سایه تردید بر دیدگاه یادشده می‌گستراند. کلیسا در مواجهه با اومانیسیم می‌توانست دو موضع اتخاذ کند: یا در مقابل آن به‌سختی ایستادگی کند، و یا آن را بپذیرد و در خدمت خود در آورد. تاریخ، گواه بر ترجیح راه دوم از سوی اصحاب کلیساست^۲: لئوناردو داوینچی، میکل آنژ، رافائل سانتسیو و مانند آنها ظهور آثار جاویدان خود را بیش از هر چیز مدیون و مرهون الطاف هنرمندنوازانه دستگاه پاپی هستند؛ آثاری که به‌درستی به‌عنوان طلایه‌دار فرهنگ و هنر انسان‌گرایانه دوران نوزایی به‌شمار می‌روند. بررسی تاریخ دقیق‌تر کلیسا و سازمان آن نشان می‌دهد که آنچه باعث شیوع دین‌گریزی شد، سلب اعتماد مردم از روحانیت کلیسا و به‌ویژه دستگاه پاپی بود که دلیل عمده آن فساد اداری، مالی و اخلاقی حاکم بر این نهاد دینی بود که دامنه آن، شخص پاپ را نیز در بر گرفته بود.^۳

نمونه‌ای دیگر از موضوعات مغفول در شناخت دقیق و عمیق آن دوران، آگاهی به وضعیت علم و علم‌آموزی در میان همسایگان مسلمان اروپای دوران میانه است. مطالعه گزارش‌های تاریخی در زمینه انتقال دانش از دنیای اسلام به اروپای آن زمان، گویای تفاوت فاحش میان این دو در پیشرفت دانش و فلسفه است. برای نمونه، در آن گزارش‌ها می‌خوانیم که دستگاه حساب دهگان و کاربرد رقم صفر به‌وسیله لئوناردو فیبوناچی اهل پیزا و با انتشار لیبر عباسی او در سال ۱۲۰۲ میلادی به اروپا منتقل شد آن هم به‌واسطه شغل پدرش که بازرگانی بود در داد و ستد با مسلمانان شمال آفریقا و لئوناردو را به‌منظور کسب آمادگی برای ورود به پیشه خانوادگی‌اش به الجزایر کنونی فرستاد تا تحت نظر استادی مسلمان، به کسب دانش روز پردازد.^۴

۱. نمونه‌های گسترش چنین خرافه‌هایی را می‌توان در متون تاریخی و از جمله در تاریخ تمدن ویل دورانت در مجلدهای مربوط به رنسانس به‌فراوانی یافت.

۲. دورانت، ویل، تاریخ تمدن، (تهران: اقبال، ۱۳۵۳)، ج ۱۶، ص ۳۲۱.

۳. پیشین، ج ۱۵، ص ۲۵۴.

4. Watt, W. Montgomery (1994) *The Influence of Islam on Medieval Europe* (Edinburgh: Edinburgh University Press).

البته وضع بدین منوال نماند و درست مانند نهضت ترجمه‌ای که همزمان با آغاز خلافت عباسی در میان مسلمانان نضج گرفت، ترجمه کتاب‌ها و رساله‌ها از عبری و عربی به لاتین با سرعت بسیار از طریق نوعی همکاری علمی میان عالمان مسیحی که به زبان لاتین مسلط بودند و دانشمندان یهودی که عبری و عربی را نیک می‌دانستند صورت پذیرفت و دانشگاه‌های معتبر مغرب‌زمین مانند آکسفورد، پاریس و پیزا چنان به تحقیق و تتبع در علم و فلسفه پرداختند که تا آن زمان بی‌سابقه بود و زمینه نوزایی سده دوازدهم را فراهم ساخت.

اگرچه درباره نام‌گذاری این دوران اختلاف‌نظر چندانی نیست، در عوض درباره محدوده زمانی آن اتفاق نظر وجود ندارد. دامنه مناقشات و اختلاف‌نظرها درباره دوران میانه، آغاز و پایان آن، وجه تمایز آن با دوران‌های پیش و پس از آن، و تقسیم‌بندی دوره‌های آن، همدوش با گسترش علاقه به مطالعه آن، گسترش یافته است. برخی آغاز دوران میانه را سال ۴۰۰ و پایان آن را ۱۵۰۰ سال میلادی، برخی آن را از سال ۴۵۰ میلادی تا سال ۱۴۵۰ پس از میلاد، برخی آغاز آن را از میان رفتن آکادمی افلاطونی آتن و تأسیس دیرهای عظیم در مونته کاسینو در سال ۵۲۹، و برخی آغاز آن را سال ۳۱۲ و پایان آن را اوایل سده شانزدهم می‌دانند. هر کدام از این نظریه‌ها بر پایه معیارهایی است که مطابق آنها این دوران از دوران‌های پیش و پس از آن متمایز شمرده شده است. برای نمونه، آخرین فاصله زمانی که در بالا ذکر آن رفت، با تاج‌گذاری کنستانتین در ۳۱۲ آغاز و با جدایی مارتین لوتر، ژان کالون و هنری هشتم از پاپ طی دهه ۱۵۲۰ میلادی پایان می‌یابد.^۱ اما برای مقصود کتاب حاضر که بیشتر به اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی این دوران معطوف است، شاخصه‌های متمایز اندیشه در این دوران مهم‌تر است. این پرسش همواره مطرح بوده که فلسفه و اندیشه دوران میانه، چه شاخصه یا شاخصه‌هایی دارا بوده است.

در میان تاریخ‌نگاران فلسفه و الهیات مسیحی گرایشی به همسان دانستن اندیشه‌های دوران میانه با رشد اندیشه مسیحی وجود دارد. به بیان ایستر مک‌گراث، قرون وسطا نمایانگر دورانی بسیار خلاق و نوآور در الهیات مسیحی است. درباره‌ها،

1. Luscombe, David (1994) *Medieval Thought*.

دیرها و در اواخر آن دانشگاه‌های اروپا به مراکز عالی تأملات الاهیاتی و ایجاد رویکردهای تازه‌ای به رابطه میان اندیشه مسیحی و زندگی تبدیل شدند. ظهور رنسانس به همین دوره، شور و نشاط افزون‌تری داد. این برنامه پویای فرهنگی در پی آن بود که گذشته باستانی را به صورتی خلاق ارزیابی و به تملک خود درآورد و از این طریق به اندیشه کلیسا و جامعه من‌حیث‌المجموع جانی تازه ببخشد.^۱

شاید بر همین اساس است که به گفته اتین ژیلسون، برخی نویسندگان درباره سوال ماهیت اندیشه دوران میانه به سادگی پاسخ داده‌اند که فلسفه این دوران را باید فلسفه مسیحی نامید.^۲ اما با توجه به این که اندیشمندان مشرک نیز از فعالیت فکری خود در این دوران کاملاً دست نکشیدند و بسیاری از فلاسفه مسیحی، پس از این دوران نیز به اندیشه‌ورزی پرداختند، این اتصاف چندان رضایتبخش به نظر نمی‌رسد. دیوید لاسکامب در توصیف فلسفه دوران میانه چنین می‌نویسد:

فلسفه در دوران میانه به‌طور گسترده به‌عنوان فلسفه‌ای که دارای جهت‌گیری کلامی و دینی است شناخته می‌شود. فلاسفه در دوران میانه معمولاً در استخدام کلیسا بودند و در تشکیلات روحانی به تألیف و تدریس می‌پرداختند. آنها معمولاً استدلال عقلی را به‌منظور فهم ایمان اقامه می‌کردند. عقل در میانه ایمان و شهود رسید.^۳

ب. ب. پرایس وجه مشترک تمام فعالیت‌های انجام گرفته در جامعه قرون وسطایی را اهمیت باورهای مسیحی و آموزه کلیسا می‌داند: «همه این دوران را می‌توان به‌عنوان دورانی با مجموعه‌ای از عقاید مستحکم و متحدکننده درباره رفتار فکری و اخلاقی که به‌مثابه بنیان تمامی فعالیت‌های انسانی در نظر گرفته می‌شد توصیف کرد.»^۴

این که به چه میزان این تعریف‌ها و توصیف‌ها ما را در تمایز اندیشه دوران میانه و دوران‌های پیش و پس از آن یاری می‌کند بحثی است که در اینجا مورد نظر نیست. آنچه ضروری‌تر است، ارایه معیار یا معیارهایی است که این تمایز بر اساس آنها ممکن گردد. درک تحولات پدیدآمده در اروپای دوران میانه بدون توجه به تحول

۱. مک‌گراث، الیستر (۱۳۹۲) درس‌نامه الهیات مسیحی، ترجمه بهروز حدادی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

۲. ژیلسون، اتین، روح فلسفه قرون وسطی، ص. ۵.

3. Luscombe, David (1994) *Medieval Thought*, p.3.

4. Price, B. B. (1992) *Medieval Thought* (Cambridge: Cambridge University Press), p. vii.

سه محور گفتمانی آن مقدور نیست: محور هستی‌شناختی؛ محور معرفت‌شناختی؛ و محور علم‌الاخلاقی. براین اساس، توجه به تحول مفهوم انسان، جایگاه او در جهان و ارتباط او با پیرامونش؛ تحول مفهوم عقل و عقلانیت به‌ویژه در رابطه با وحی؛ و توجه به تحول در سلسله مراتب ارزش‌های اخلاقی و شکل‌گیری منظومه‌های اخلاقی متفاوت با دوران باستان؛ ضروری است. بحث مبسوط در این زمینه، اگرچه با موضوع مورد نظر ما مرتبط است، از حوصله این نوشتار خارج است. با این همه، در فصل‌های بعدی این کتاب، به‌طور صریح یا به‌طور ضمنی، در بررسی دوران میانه با سه محور یادشده سروکار خواهیم داشت.

برای نمونه، توجه به جایگاه مفهوم انسان در هستی‌شناسی این دوران در شناخت اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی تأثیری به‌سزا دارد و می‌تواند به‌عنوان سنگ زیرین آنها مطرح باشد. شاید بتوان گفت پیش از دوران میانه، که آن را معمولاً با نام دوران باستان می‌شناسیم، محور هستی‌شناختی رایج، طبیعت و جلوه‌های قدرت آن است که در فرهنگ عمومی آن روزگار در وجود مجموعه‌ای از خدایان که تحت سلطه خدای خدایان یعنی زئوس بر احوال آدمیان و دیگر جانداران سیطره دارند متجلی است. در زمینه اندیشه سیاسی مفهوم طبیعت انسانی نقش کلیدی ایفا می‌کند، عقل راهنمایی است که به‌منزله جانوری سیاسی راه حصول سعادت و وصول به‌غایت را به‌روی او می‌گشاید. مشیت خدایان در مشیت طبیعت متجلی است و محور هستی است و انسانی می‌تواند به کمال دست یابد که آن را از طریق خردورزی بشناسد و زندگی خود را با آن منطبق سازد.

در دوران میانه، مشیت الهی و این باور در شکل اراده خدای خالق و گرداننده امور، جای مشیت طبیعت را می‌گیرد. انسان به‌واسطه گناه نخستین از بهشت سراسر سعادت رانده شده و به زمینی که در آن سعادت و شقاوت، خیر و شر، زندگی و مرگ به یک میزان در زندگی او تأثیر دارد هیبوط کرده است. این انسان تمامی تلاش خود را معطوف به پیروی از فرامین الهی می‌کند که در سخنان مسیح تجلی یافته تا پس از مرگ با بار گناه کمتری به پیشگاه خداوندی بشتابد و مشمول رحمتش گردد. زندگی سیاسی و اجتماعی و همه مشتقات آن از پیامدهای هیبوط و واقعیت‌های زندگی زمینی اوست. اصل مشارکت فعال سیاسی و اجتماعی در جامعه سیاسی به‌منزله

طریق کمال‌یابی در اینجا معنا و منزلتی ندارد، بلکه چون باری که انسان ناچار از تحمل آن است به‌شمار می‌آید. به همین دلیل، آن که توان زندگی در انزوا را داراست بدان شیوه زندگی تشویق می‌شود و به دیرنشینان به‌عنوان مسیحیانی کامل‌تر نگاه کرده می‌شود. با این همه، وجود حکومت به‌دلیل حفظ نظم و استقرار قانون بهتر از عدم وجود آن است: مسیحیان اولیه حکومت را چون برج بابل می‌دانستند که از خون مقدسین سرمست شده است.^۱ از همین روست که تکلیف مسیحی مؤمن، شناخت مشیت الهی و انطباق با آن است.

پس از دوران میانه، که آغاز آن را با نهضت انسان‌گرایی و نوزایی می‌شناسیم، اراده انسانی جایگزین اراده الهی می‌گردد. این به‌معنای دین‌گریزی او نیست، هرچند دینداری در این زمان الزاماً به‌مفهوم تبعیت از سازمان کلیسا نیست. انسان متجدد نه در پی فرمانبری از طبیعت، که به‌دنبال یافتن قوانین حاکم و ابزارهای لازم به‌منظور فرمانروایی بر آن است. او چندان به دنیای پیش از تولد و حیات پس از مرگ علاقه نشان نمی‌دهد؛ او حال را در می‌یابد و آینده‌های نزدیک، بهشت روی زمین را می‌خواهد و برای دستیابی به آن هم به‌صورت فردی و هم به‌شکل جمعی اهتمام می‌ورزد. خردورزی برای دستیابی به غایت و کمال اجتماعی یا طی طریق رستگاری، جای خود را به عقل‌ابزاری می‌دهد و اخلاق مبتنی بر خیر و سعادت، جای خود را به اخلاق مبتنی بر حق می‌دهد. هدف انسان متجدد، کامیابی در زندگی از طریق موفقیت در میدان رقابت اجتماعی است که بر اساس هنجارهای بازار استوار است.

شناخت مسیری که مفاهیم سیاسی در تاریخ فکری بشر طی کرده است، بی‌تردید در درک دقیق و عمیق آنها و کارکردهای امروزین‌شان نقشی به‌سزا دارد. برای نمونه، می‌دانیم که یکی از شاخصه‌های تجدد و انسان متجدد، فردگرایی است. بر این اساس، هویت انسان بیش و پیش از آن که به هویت او به‌عنوان عضوی از اجتماعی خاص گره خورده باشد، به‌طور مستقل و به‌ماهو انسان در نظر گرفته می‌شود. تلاش برای هرچه گسترده‌تر ساختن دامنه آزادی‌های فردی در مقابل سلطت حکومت و سیطره اکثریت نیز در همین راستا باید فهمیده شود. به‌لحاظ خاستگاه تاریخی،

1. Burns, J.H. (ed.) (1988) *Cambridge History of Medieval Political Thought* (Cambridge: Cambridge University Press), p.12.

مرسوم است که منشأ آن را رنسانس و اوج گیری نهضت انسان گرایی که ابتدا در فلورانس آغاز و سپس سراسر قلمرو تمدن اروپایی را در نوردید برشمارند. اما واقعیت چنین نیست. برای روشن شدن مطلب، لازم است مروری کوتاه بر رابطه فرد و اجتماع در دوران باستان داشته باشیم.

می‌دانیم که در دوران باستان، هویت فرد سخت به هویت اجتماعی که در آن می‌زیست وابسته بود. این وابستگی چنان شدید بود که خارجیان، یعنی کسانی که به هر دلیل (مانند تبعید سیاسی، مهاجرت، جنگ و مانند آن) بیگانه به‌شمار می‌آمدند از شخصیت حقوقی به‌عنوان شهروند محروم بودند و معاملات، ازدواج و مالکیت آنها به لحاظ حقوقی مشروعیت نداشت.^۱ انسان دوران باستان به‌عنوان شهروند شناخته می‌شد و منشأ هویت وی به عضویتش در جامعه سیاسی باز می‌گشت.

با ظهور و گسترش مسیحیت، گونه‌ای جدید از هویت انسانی مطرح شد که تا آن زمان سابقه نداشت. این تحول در مفهوم هویت نه تنها در جامعه مشرک رومی بلکه حتی در میان اقلیت یهودی نیز بی‌سابقه بود، چرا که در آیین یهود نیز عضویت فرد در جامعه نقشی اساسی در تعیین هویت وی دارد. اما در مسیحیت فرد به‌واسطه رابطه مستقیمی که به‌عنوان بنده با خدا دارد، و با توجه به وابستگی مستقیم سعادت وی به جهان دیگر، هویتی مستقل از جامعه دارد. از همین روست که رهبانیت و انزوای کامل مسیحی مؤمن از جامعه نه تنها هیچ خللی به ایمان و هویت مسیحی او وارد نمی‌کند، بلکه بر درجه ایمان وی می‌افزاید و راه سعادت کامل او را می‌گشاید. بنابراین، چنان که ل. پیترمن در مقاله محققانه خود نشان می‌دهد، سابقه قلمرو خصوصی را باید به عهد جدید بازگرداند.^۲

واقعیت این است که جامعه لیبرالی متجدد امروز در غرب، بیش از آنچه خود از آن آگاه باشد متأثر از میراثی است که از دوران میانه بدان رسیده است. از همین روست که ندرمن و فورهان بر بازگویی این تأثیر در اندیشه سیاسی و اجتماعی غرب تأکید می‌ورزند: مشاهدات نظری که در دوران میانه صورت پذیرفت تشکیل‌دهنده بخش مهمی از سنت اندیشه سیاسی غربی است. نظریه‌پردازان قرون وسطایی به‌طور مکرر بسیاری

1. De Coulange, N. D. F. (1980) *The Ancient City* (Baltimore, Md.: John Hopkins university Press), p. 196.

2. Peterman, L. (1993) 'Privacy's Background', *The Review of Politics*, Vol. 55, No. 2.

از مسائلی که متخصصان به آنها عنوان عناصر پایدار هویت سیاسی غرب داده‌اند، مورد بحث قرار داده‌اند. اندیشمندان دوران میانه، به‌سان همهٔ ادوار دیگر، در پی کشف خصوصیات جامعهٔ خوب و کارکرد مناسب فرد در درون آن بودند. ... رد پای اصول قانون، دولت، آزادی و حقوق که این‌چنین توسط شهروندان متجدد گرامی داشته می‌شود را می‌توان در منابع قرون وسطایی یافت.^۱

بنابراین، تصویری که از غرب متجدد بدون درک اروپای میانه به‌دست آمده باشد، تصویری ناقص است. چنان که آمد، فهم وضعیت ما نیز به دو طریق به درک دوران میانه مربوط می‌شود: یکی از طریق رابطهٔ تأثیر و تأثیری که در آن روزگاران میان این دو تمدن وجود داشته و دیگری به‌لحاظ تأثیری که غرب دوران میانه بر شکل‌گیری نهادهای سیاسی و اجتماعی ما داشته و دارد. از همین رو، مطالعه و تحقیق در این دوران مهم از تاریخ بشری، فراتر از یک تفنن دانشگاهی است. شاید ما نیز با جان سالیسبری، اندیشمند سدهٔ دوازدهم، هم‌عقیده باشیم که آینده را تنها بدان دلیل که بر شانهٔ غول‌هایی که پیش از ما آمده‌اند ایستاده‌ایم می‌توانیم ببینیم.

کتاب حاضر با همین هدف منتشر می‌شود. در فصول آینده با ارایهٔ روایت‌هایی از خاستگاه‌ها و تحولات تاریخی برخی مفاهیم سیاسی که امروزه در زبان سیاسی مغرب‌زمین رایج است، تلاش خواهد شد فهمی عمیق‌تر و دقیق‌تر از آن مفاهیم ممکن شود: فردگرایی، شهروندی، حاکمیت و مشخصاً حق حاکمیت انسان. شایان توجه این که این متون پیش از این اصالتاً به‌صورت مقالات پژوهشی در نشریات گوناگون منتشر شده که در اینجا با ویرایش، اصلاحات و اضافات بازنشر می‌شوند. فصل‌های اول و دوم را من نگاشته‌ام و فصل‌های سوم و چهارم به‌قلم کامیار صفایی است. هر دو می‌دانیم که آنچه می‌آید خالی از نواقص و اشکالات نیست و خوشحال خواهیم شد منتقدان و مخاطبان با انتقادهایشان، ما را در رفع آنها یاری رسانند.

سیدعلیرضا حسینی‌بهشتی

1. Nederman, Cary J. and Forhan, Kate Longdon, *Medieval Political Theory*, p. ix.

برای مشاهده و خرید کتاب بر روی لینک زیر کلیک نمایید.

[خاستگاه مفاهیم سیاسی جدید در دوران میانه](#)